



وطن رفت زدست و ما چو مجنون شده ایم
چو پر کاهی افتاده بدنیایی دون شده ایم
وطن رفت زدست و قصه ای ما پارینه شد
خود طلسم طلسم کرده ای گردون شده ایم
آه که وطنم قصه ای فردای روشن داشت
گوسفند وار تکرار دریایی خون شده ایم
ستم دیده مردم در رنج گرفتار اند و ما
در بساط خود خواهی غرق جنون شده ایم
نزد کودکانی گرسنه و آواره و یتیم
همچو خون زشرم ما گلگون شده ایم
تا بر کشیم نقاب سیاه را از رخ ارتجاع
چو پرگار ز دایره هستی بیرون شده ایم
در جستجوی گوهر نایاب آزادی همه
تیشه بدست رهسپار بیستون شده ایم
بیا تا باز بپا خیزیم ای ملت بیچاره افغان
تاکی ز نفاق گرفتار چند و چون شده ایم
تاکی با عشوه اخوند محتسب و مفتی

در دریایی جهالت مست و میگون شده ایم
علم دریایی معرفت است ای نو جوان دریاب
تاکی تهی دامن ز این گنج قارون شده ایم
ای بسا که در تلاش اتفاق و اتحاد و آزادی
در کنج عزلت چو سوما دلخون شده ایم
(سوما کاویانی)

2011/08/12